

**اشراف، شریف،** (۱۳16- ۱۳58) معاون لشکر 1 پیاده مرکز نيروي زميني ارتش. دوم فروردین، در شیراز زاده شد. پدرش، علی و مادرش، خانم‌بیگم نام داشتند. سه خواهر داشت. در کودکی، پدر و مادر خود را از دست داد و تحت تکفل عمه‌اش قرار گرفت (سند: 1026/م/58). تحصیلات ابتدایی خود را در 1329 به پایان رساند و وارد دبیرستان شد. پس از پایان دوره اول دبیرستان، در دو سال آخر وارد دبیرستان نظام شیراز شد و در 1335 دیپلم ریاضی خود را اخذ کرد. سپس در آزمون ورودی دانشکده افسری (دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی) شرکت کرد و با قبولی در آن و انجام معاینات جسمانی و آزمایش ورزش، در مهر 1335 به جمع دانشجویان این دانشکده پیوست. دوران تحصیلی سه‌ساله و شبانه‌روزی دانشکده افسری را با طی 144 واحد علمی و همچنین آموزش‌ها و دوره‌های خاص نظامی به پایان برد و در مهر 13۳8، به اخذ دانشنامه کارشناسی و درجه‌‌ ستوان‌دومی نائل آمد. سپس برای طی دوره مقدماتی رسته‌ای، به مرکز آموزش پیاده شیراز اعزام شد و به‌صورت تخصصی دروس نظامی و تاکتیک دسته در آفند و پدافند را فرا گرفت (پرونده خدمتی). در ۱۳۳۹، با دخترخانمی از خاندان لطیفی‌مقدم تهرانی ازدواج کرد که حاصل آن، یک دختر و یک پسر به نام‌های هنگامه و محمد است (تصویر شناسنامه). با فراگیری زبان انگلیسی و موفقیت در آزمون زبان، برای گذراندن دوره‌های نظامی عازم آمریکا شد. پس از گذراندن دوره‌های تکاوری (رنجر)، کوهستان‌، چتربازی و دوره مقدماتی و دوره عالی در آمریکا، در پایان ۱۳3۹ به وطن بازگشت و به شیراز منتقل شد و در سِمت استاد اسلحه‌شناسی کار خود را آغاز کرد. در ۱۳4۲، در مسابقات سنتو که در دانشکده افسری برگزار شد، شرکت کرد و در قسمت تیراندازی با اسلحه کلت، به مقام دوم دست یافت و بدین ترتیب توجه فرماندهان را به خود جلب کرد. استعداد و ابتکار او در مسئولیت‌هایی که به عهده داشت، سبب جلبِ توجه لشکر گارد به وی شد و در اواخر 1343، از شیراز به لشکر پیاده گارد واقع در تهران انتقال یافت (حسینیا، 1382: 13). برای گذراندن دوره عالی، در ۱۳۴۹ به زادگاهش شیراز عزیمت کرد و پس از پایان دوره، به مدت سه سال در مرکز پیاده شیراز مشغول خدمت شد (پرونده‌ خدمتی). با پیروزی انقلاب اسلامی و بروز ناآرامی در کردستان، در ۱۳۵۸ به لشکر 1 پیاده مرکز منتقل شد و در سِمت فرمانده تیپ 3 پیاده لشکر، در تمامی مأموریت‌های محوله، حضوری فعال داشت (عند ربهم یرزقون، 1394: 1/33). هنگامی‌ که برای نظارت بر تعویض دو گردان به کردستان رفت، در راه بازگشت از پیرانشهر به‌سمت بانه، مجبور به درگیری با تعدادی از عناصر ضدانقلاب شد و در این درگیری، به همراه تعدادی از هم‌رزمانش در دهم آبان ۱۳۵۸ مصادف با روز عید قربان به شهادت رسید. یکی از هم‌رزمانش می‌گوید: «ساعت دو بعدازظهر بود که نیروهای ما با دشمن رو‌به‌رو شدند و درگیری اوج گرفت. در همین اثنا، گلوله‌ای به پایین زانوی سرهنگ اشراف برخورد کرد و او به‌سرعت با کمربند، بالای زانویش را بست تا از خون‌ریزی جلوگیری کند. سپس بلافاصله به هدایت نیروها ادامه داد؛ ولی با برخورد گلوله‌های دیگر به نقاط دیگر بدنش، از پای در آمد و به شهادت رسید». پیکر سرتیپ شهید شریف اشراف با شکوه فراوان در تهران تشییع و در قطعه 24 بهشت ‌زهرا (س) به خاک سپرده شد (پرونده‌ شهادت). همسر شهید می‌گوید: به او گفتم شما می‌‌توانید یک قرآن به خط خودتان بنویسید. او به نگارش قرآن پرداخت و گفت: هر وقت نوشتن قرآن تمام شود، عمر من هم تمام می‌‌شود. او نوشتن قرآن را از 1347 آغاز و در 1358 به پایان رساند (حسینیا، 1380: 195). دو ماه پس‌ازآن، در کردستان به شهادت رسید. دختر ایشان می‌گوید: پدرم حدود هفتاد تا هشتاد جفت کفش بچه‌گانه زمستانی تهیه کرده بود. از او پرسیدم این‌ها چیست؟ پدر پاسخ داد: برای بچه‌های تنها و یتیم تهیه نموده‌ام (حسینیا، 1380: 197- ۱۹۸). اعتقادات مذهبی و اخلاقی شهید اشراف در وصیت‌نامه‌ی ایشان نیز نمایان است. در فرازی از وصیت‌نامه‌ خود به همسرش می‌گوید: همسر عزیز! تو بهتر از هرکس با خصوصیات اخلاقی من آشنا هستی. تو نیک می‌دانی که عشق و علاقه عرفانی من به امام امت، حدومرزی ندارد. این انس و الفت من به حضرت امام، یک وابستگی روحی و فاقد زمان و ابدی است. من با تمام وجودم کوشیده‌ام تا فرمان امام معزز را به‌ بهای جان بخرم. پس از مرگم، عکس کوچکم را در قسمت تمثال مبارک امام الصاق کن تا تسکین‌بخش روحم باشد. از فرزندانم، به نیکی مراقبت کن و به آنان چگونه زیستن و چگونه مردن را بیاموز [( سرباز ولایت)](http://sarbazevelayat79.blogfa.com/). خواهران شهید اشراف می‌گویند: شریف از همان کودکی، به ورزش و مطالعه کتاب‌های مذهبی علاقه فراوانی داشت. بسیار مهربان و دلسوز بود. در مساجد و در امور خیریه با اشتیاق و علاقه داوطلب می‌شد و اگر کسی نیاز مالی داشت، به او کمک می‌کرد. هرگاه بنای امام‌زاده سیدذوالفقار شیراز احتیاج به تعمیر داشت، با صبر و حوصله و پشتکار فراوان، به تعمیر آن همت می‌گماشت. چون پدر و مادر خود را از دست‌ داده بودیم، شریف دوران کودکی‌اش را با ما سپری کرد. با اینکه از محبت پدر و مادر بی‌نصیب بود؛ اما روحی سرشار از عاطفه و انسان‌دوستی داشت و هرگز دچار بدخلقی و عصبانیت نمی‌شد. او از هر جهت، مایه افتخار ما سه خواهر بود (حسینیا، 1382: 21‌- 22). **مآخذ:** پایگاه اطلاع‌رسانی سرباز ولایت؛ پرونده‌ خدمتی، معاونت نیروی انسانی، ستاد نیروی زمینی ارتش؛ پرونده‌ شهادت، مدیریت ایثارگران، ستاد نیروی زمینی ارتش؛ تصویر شناسنامه شهید؛ حسینیا، احمد، باید رفت، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1382؛ حسینیا، احمد، یاد آن روزها، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1380؛ سند: 1026/م/58، مدیریت حادم، ستاد نیروی زمینی ارتش؛ عند ربهم یرزقون، مجموعه آثار 110 شهید دانش‌آموخته دانشگاه افسری امام علی (ع)، ج 1، تهران: سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش، 1394.